

**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14030203**

مقرر: مسعود عطارمنش

**موضوع:** المقدمة/استعمال اللفظ في أكثر من معنى /

# امکان و امتناع استعمال لفظ در اکثر از معنا

بحث پیرامون پدیدۀ استعمال لفظ در اکثر از معنا بود.

## مروری بر کلام محقق خراسانی

در تقریرات درس محقق خراسانی \_نوشتۀ مرحوم آقا میر قزوینی\_ بارها بر این تعبیر تأکید شده است که مشکل استعمال لفظ در اکثر از معنا، اجتماع دو لحاظ در استعمال واحد است. بدین ترتیب بایسته است مقصود ایشان از این تعبیر روشن گردد.

در این که مقصود ایشان از این تعبیر چیست، از مجموع کلمات ایشان در کفایه و تقریرات، سه تعبیر به دست می‌آید:

تعبیر یکم مبتنی بر آن است که حقیقت استعمال، مجرّد علامت قرار دادن لفظ برای معنا نیست، بلکه فنای لفظ در معنا است؛ در دیگر سو، لحاظ لفظ فانیاً در یک معنا، با لحاظ آن فانیاً در معنای دیگر ناممکن است؛ در نتیجه استعمال لفظ در اکثر از معنا، ناممکن است.

این تعبیری است که در کفایه نیز بدان تصریح شده است. ایشان می‌فرماید حقیقت استعمال، مجرد علامت قرار دادن لفظ برای معنا نیست بلکه فانی نمودن لفظ در معناست و ممکن نیست همزمان لفظ را فانی در دو معنا قرار دهیم. عبارت ایشان در کفایه بدین شرح است:

«ضرورة أن لحاظه هكذا في إرادة معنى ينافي لحاظه كذلك في إرادة الآخر حيث إن لحاظه كذلك لا يكاد يكون إلا بتبع لحاظ المعنى فانيا فيه فناء الوجه في ذي الوجه و العنوان في المعنون و معه كيف يمكن إرادة معنى آخر معه كذلك في استعمال واحد و مع استلزامه للحاظ آخر غير لحاظه كذلك في هذا الحال.»[[1]](#footnote-1)

تعبیر دوم ایشان، در تقریرات ایشان وارد شده است. در تقریرات هم به تعبیر یکم[[2]](#footnote-2) و هم به تعبیر دوم[[3]](#footnote-3) اشاره شده است. در تعبیر دوم بر این مطلب تکیه شده است که لفظ، وجودی از وجودات معنا می‌باشد. در این فضای فکری، معنا به انواع و انحای مختلفی از وجودات \_از جمله وجود خارجی، وجود ذهنی، وجود کتبی، وجود لفظی، وجود اشاری\_ متلبس می‌گردد.

بدین ترتیب، ممکن نیست در استعمال واحد، لفظ را هم وجود معنای اول قرار داد و هم وجود معنای دوم.

تعبیر سوم، تعبیری است که ما سابقاً در تقریب فرمایش ایشان ذکر می‌کردیم و در لابلای کلمات محقق خراسانی[[4]](#footnote-4) نیز بدان اشاره شده است ولی بر این تعبیر، تأکید چندانی صورت نگرفته است لذا روشن نیست تکیه‌گاه اصلی ایشان بوده باشد. تعبیر مزبور، از این قرار است که ذهن انسان قادر نیست در استعمال واحد، دو معنا را همزمان به صورت تفصیلی تصور کند. همانطور که پیداست در تعبیر سوم، بر بحث فناء و وجودات معنا تکیه نشده است.

فارغ از این که تکیه‌گاه اصلی محقق خراسانی بر کدامین تعبیر است، مناسب است از هر سه تعبیر، بحث کنیم.

### بررسی کلام محقق خراسانی

اگر گفتیم لفظ فانی در معنا است، یک بحث آن است که اساساً گره زدن حقیقت استعمال به بحث فنا صحیح است یا خیر؟! آیا حقیقت استعمال، فنای لفظ در معنا است یا چنین نیست؟! اساساً فنای لفظ در معنا یعنی چه؟! این بحثی است که مرحوم شهید صدر[[5]](#footnote-5) به شکل مفصل مورد بحث قرار داده است. به باور ایشان، لفظ فانی در معنا نیست و اگر هم فانی باشد، فنای لفظ به گونه‌ای نیست که با استعمال لفظ در اکثر از معنا منافات داشته باشد؛ ایشان بر این باور است که فنای لفظ در معنا، مقوّم استعمال نیست بلکه استعمال صرفاً تلازم غالبی با یک نحوه فناء دارد. اینک قصد ورود به فرمایش ایشان را نداریم.

#### مروری بر نقض مرحوم حاج شیخ به کلام محقق خراسانی

گفتنی است که نقض‌های مرحوم حاج شیخ[[6]](#footnote-6) به محقق خراسانی در این فضای فکری وارد به نظر می‌رسد. نقض مرحوم حاج شیخ چنین بود که شما می‌گویید استعمال، فنای لفظ در معنا است؛ به‌سان فنای وجه در ذی الوجه و فنای عنوان در معنون. حال آن که هم در عام استغراقی و هم در پدیدۀ «وضع عام، موضوع‌له خاص» همین فناء رخ می‌دهد. عام استغراقی، وجه برای مصادیق و فانی در آن‌ها است و در پدیدۀ «وضع عام، موضوع‌له خاص» نیز واضع از طریق تصور عام، لفظ را در ازای مصادیقش قرار می‌دهد. خود محقق خراسانی نیز در موضعی از عبارتشان تصریح می‌کنند بر این که عام وجه افراد است.

بدین ترتیب اگر ادعا می‌کنید عنوان واحد، نمی‌تواند در معنونات عدیده فانی بشود، و وجه واحد نمی‌تواند ذی الوجه‌اش متعدد باشد، چگونه عام استغراقی و پدیدۀ «وضع عام، موضوع‌له خاص» را توجیه می‌کنید؛ چون در عام استغراقی، عنوان یکی است ولی معنون‌های آن متعدد است؛ همچنین در پدیدۀ «وضع عام، موضوع‌له خاص» مفهوم عام را تصور نموده و لفظ را برای مصادیقش وضع می‌کنیم. این دو نقض گویای نااستواری فرمایش محقق خراسانی است.

به نظر می‌رسد نقض مرحوم حاج شیخ وارد باشد.

##### پاسخ آقای شهیدی به نقض مرحوم حاج شیخ

اما آقای شهیدی قصد دارند بگویند نقض‌های مرحوم حاج شیخ، وارد نیست. آقای شهیدی در دفاع از محقق خراسانی تعبیری دارند که در کمال تعجّب باید گفت بر خلاف صریح فرمایش محقق خراسانی است. ایشان نخست فرمایش مرحوم حاج شیخ را توضیح می‌دهند:

اقول: ان نظر المحقق الحائری "قده" الی ان عنوان "کل عالم" یلحظ فانیا فی مصادیقه مع کثرتها، وکذا العنوان العام کعنوان مصداق النسبة الابتدائیة یلحظ فی الوضع العام والموضوع له الخاص فانیا فی مصادیقه، فیستنتج من ذلک انه یمکن لحاظ عنوان واحد فانیا فی مصادیق کثیرة، فلیکن استعمال اللفظ فی اکثر من معنی مثله، حیث یلحظ اللفظ فانیا فی معان متعددة.[[7]](#footnote-7)

تا بدین جا اشکال مرحوم حاج شیخ را توضیح دادند. سپس بدان پاسخ داده و می‌فرمایند:

نعم یرد علی المحقق الحائری "قده" ان لحاظ المعنی الواحد المنتزع عن الافراد بنحو یکون فانیا فی تلک الافراد فناء العنوان فی معنونه غیر کون اللفظ الملحوظ بلحاظ واحد یری تصورا کونه هذا المعنی باستقلاله وذاک المعنی الآخر باستقلاله ... .[[8]](#footnote-8)

این پاسخ با فرمایش محقق خراسانی همخوانی ندارد چه‌آن‌که، محقق خراسانی، خود تصریح نموده است که اشکال مسأله در آن است که فنای همزمان لفظ در دو معنا امکان‌پذیر نیست. این تعبیر عین تعبیر محقق خراسانی است؛ تنها تفاوتش در آن است که در یکی، لفظ را فانی در معنا قرار داده‌ایم ولی در دیگری، تصورات و وجودات ذهنی را فانی در تصورات دیگر قرار داده‌ایم. ایشان لفظ را نیز بما هو لفظ نمی‌بیند؛ بلکه لفظ را گویی خود معنا قلمداد نموده و فنای لفظ در معنا را فنای وجه در ذی الوجه و فنای عنوان در معنون قلمداد می‌کند. بدین ترتیب محقق خراسانی اشکال نموده است که لفظ واحد، وجه واحد است و وجه واحد، نمی‌تواند چند ذی الوجه داشته باشد. بنابراین این مطلبی که آقای شهیدی در دفاع از محقق خراسانی ابراز داشتند، عیناً در کلام محقق خراسانی به خلافش تصریح شده است.

بنابراین معلوم نیست از چه رو آقای شهیدی در دفاع از محقق خراسانی از چنین بیانی بهره برده است؟!

در هر صورت به نظر می‌رسد نقض مرحوم حاج شیخ به محقق خراسانی وارد است.

#### بررسی مبنای فناء

البته اصل قضیه آن است که این مبنا، مبنایی ناصحیح است که آقای شهیدی[[9]](#footnote-9) و مرحوم آقای داماد[[10]](#footnote-10) نیز به نااستواری آن اشاره نموده‌اند.

بنابراین فارغ از صحیح بودن نقض‌های مرحوم حاج شیخ، بحث اصلی آن است که اساساً فانی شدن لفظ در معنا به چه معناست؟ و فنای لفظ در معنا چه مشکلی ایجاد می‌کند؟ اگر بخواهیم از این مبنا یک تصویر معقول ارائه دهیم می‌باید آن را به وجه سوم بازگردانیم. مشکل اصلی‌ این است که ذهن انسان قادر نیست در آنِ واحد، دو معنا را تصور کند. اینکه لفظ فانی در معنای اول شود و همزمان با آن، فانی در معنای دوم باشد، اگر اشکالی داشته باشد، ناشی از همین نکته است که گوینده باید همزمان دو معنا را صورت تفصیلی ملاحظه کند در حالی که ذهن انسان قادر به چنین کاری نیست.

البته ما برای حلّ این اشکال، می‌گفتیم حقیقت استعمال، به تصور معنا در حین استعمال گره نخورده است.

#### بررسی مبنای وجود دانستن لفظ برای معنا

در تعبیر دوم نیز محقق خراسانی بر این نکته تکیه نمودند که لفظ وجود معنا است؛ بدین ترتیب ممکن نیست لفظ هم وجود معنای اول باشد و هم وجود معنای دوم.

این تقریب نیز، ناصحیح است چون شبیه همین اشکال، در رابطۀ عنوان عام با مصادیقش نیز وجود دارد.

محقق خراسانی در تقریرات بدین مطلب تصریح نمودند که یک شیء، وجودات عدیده‌ای \_همچون وجود لفظی، وجود خارجی، وجود کتبی، وجود اشاری\_ دارد. پس همانطور که یک شیء، نمی‌تواند در عالم خارج به چند وجود متلبس شود، در عالم لفظ نیز به همین شکل است؛ یعنی لفظ واحد، تنها می‌تواند وجود یک شیء باشد نه وجود چند شیء. اما همانطور که مرحوم حاج شیخ فرمودند، همین اشکال در رابطۀ عام با مصادیقش، و پدیدۀ «وضع عام، موضوع‌له خاص» نیز قابل ترسیم است. بنابراین نقض‌های مرحوم حاج شیخ وارد به نظر می‌رسد.

البته اساس ادعای محقق خراسانی مبنی بر این که معنا دارای وجودات عدیده است، برای ما نامفهوم است. بله نسبت به وجود ذهنی، می‌توان چنین ادعایی را صحیح دانست ولی ارتباطی به بحث‌های محقق خراسانی ندارد. در مورد وجود ذهنی، این مطلب صحیح است که در افق ذهن، علم و معلوم یکی هستند. یعنی وقتی زید را می‌بینم، معلوم بالذات من که در ذهن من حضور دارد، چیزی غیر از علم من نیست؛ علم من از یک جهت علم است و از یک جهت معلوم است و چنین نیست که معلوم در ذهن من چیزی در ورای علم باشد. بله، معلوم خارجی غیر از علم است. حال این تعبیر فلاسفه که یک شیء هم می‌تواند در خارج موجود باشد و هم در ذهن، برای من قابل هضم نیست و آن را به موضع خودش موکول می‌کنم. مبحث وجود ذهنی در فلسفه در همان مرحلۀ موضوع، برای من قابل تصور نیست.

به هر حال وقتی انسان در ذهنش مفهومی را تصور می‌کند، این مفهوم ذهنی می‌تواند در افق ذهن متصورهای عدیده داشته باشد. عام استغراقی از یک طرف تصور واحد است ولی متصوَّرهای حاضر در افق ذهن، متعددند. این مطلب گویای آن است که لازم نیست تصور واحد، متصوّر واحد داشته باشد.

به بیان دیگر، در تعبیر دوم محقق خراسانی که بر بحث فنای عنوان در معنوان استوار بود، لازم نیست یک شیء، فانی در شیء واحد باشد؛ ممکن است یک عنوان در معنوانات عدیده فانی شود. عام استغراقی و پدیدۀ «وضع عام، موضوع‌له خاص» از همین قبیل هستند لذا همانطور که گفتیم نقض‌های مرحوم حاج شیخ وارد به نظر می‌رسد.

همانطور که گفتیم ایدۀ فنای لفظ در معنا، و ایدۀ این که لفظ یک نحوه وجود برای معنا محسوب می‌شود، هیچیک برای ما قابل هضم نبوده و تصورش برای ما نامفهوم است. از همین رو برای ارائه تصویر معقول و قابل فهم، این دو ایده را به تعبیر سومی که در کلام محقق خراسانی بدان اشاره شد، بازگردانده و گفتیم انسان قادر نیست در آنِ واحد، همزمان دو معنا را به شکل تفصیلی ملاحظه کند.

## تحلیل روند پیدایش استعمال

البته ما بدین اشکال چنین پاسخ دادیم که لازم نیست برای تحقق استعمال لفظ در اکثر از معنا، در هنگام استعمال، هر دو معنا تفصیلاً ملاحظه شوند. اساساً در هنگام استعمال نه تنها معنا ملحوظ تفصیلی نیست، بلکه لفظ نیز ملحوظ تفصیلی نمی‌باشد چون هم لفظ و هم معنا به صورت ارتکازی در افق ذهن حضور دارند و حضور تفصیلی‌شان مربوط به پیش از تحقق استعمال است.

به طور معمول، انسان لفظ را تصور می‌کند، و معنایش را نیز تصور می‌کند. زمانی که انسان می‌خواهد لفظ را به کار ببرد، در هنگام استعمال، به خود آن لفظ توجه تفصیلی ندارد، بلکه به الفاظی توجه دارد که قرار است پس از این لفظ، تلفظ شوند. برای مثال وقتی می‌خواهیم از ضرب عمرو توسط زید سخن بگوییم، در هنگام تلفظ به لفظ «ضرب زیدٌ» توجهمان به خود این لفظ نیست بلکه به «عمرواً» است که قرار است در ادامه ذکر شود.

به بیان دیگر، لفظ انسان، همیشه یک مرحله متأخر از تصور تفصیلی او نسبت به لفظ و معنا است. نخست، تصور تفصیلی لفظ و معنا در ذهن سامان یافته و سپس از حالت تفصیلی به حالت ارتکازی مبدّل می‌شود و در صقعی از اصقاع نفس باقی می‌ماند. پس آنچه حضورش در هنگام استعمال شرط است، تصور تفصیلی لفظ و معنا نیست.

پیش‌تر در نقض کلام محقق خراسانی، به قضایای حملیه اشاره کردیم. برخی اصول‌دانان در نقض فرمایش ایشان، فرموده بودند در هنگام سامان یافتن قضیۀ حملیه، هم موضوع و هم محمول باید ملاحظه شوند تا حکم به اتحادشان شود؛ پس، از چه رو ادعا می‌کنید ذهن انسان قادر نیست دو شیء را همزمان ملاحظه کند؟!

نکتۀ اصلی بحث آن است که وقتی انسان می‌خواهد حکم به اتحاد موضوع و محمول کند، لازم نیست این دو را به صورت تفصیلی لحاظ کند؛ همین مقدار که این دو را به شکل ارتکازی و اجمالی در صقع نفسش داشته باشد، کفایت می‌کند.

این مطلب نه در خصوص قضیۀ حملیه، بلکه در تمام قضایایی که متشکل از چند جزء هستند، صدق می‌کند. قضیۀ حملیه تشکیل‌یافته از مبتدا و خبر است؛ ولی جملات فعلیه‌ای که همزمان متشکل از فعل و فاعل و مفعول‌به و مفعول‌له و مفعول مطلق هستند نیز مشمول این بیان خواهند بود. تمام این اجزاء همزمان در ذهن انسان حاضر هستند ولی آن چیزی که راهگشا است، عبارت از آن است که حضور همزمان این امور، ارتکازی است نه تفصیلی.

با عنایت به همین نکته، می‌توان پدیدۀ استعمال لفظ در اکثر از معنا را نیز تحلیل نمود. لازم نیست در هنگام استعمال، هر دو معنا ملحوظ تفصیلی باشند؛ لحاظ تفصیلی معانی مربوط به قبل از استعمال است نه حین استعمال.

حتی می‌توان ادعا نمود در استعمالات عادی، نه لفظ در هنگام استعمال ملحوظ تفصیلی است و نه معنا. تمام این امور در هنگام استعمال ملحوظ ارتکازی و اجمالی هستند. بدین ترتیب، این امکان برای ذهن انسان فراهم خواهد بود که یک لفظ را در چند معنا استعمال کند چون لازم نیست در هنگام استعمال تمام معانی را به شکل تفصیلی ملاحظه کند. آنچه محذور داشته و مقدور انسان نیست، لحاظ همزمان چند چیز به شکل تفصیلی است نه لحاظ همزمان به شکل اجمالی و ارتکازی.

## تحلیل نمونه‌های عینی استعمال لفظ در اکثر معنا

در جلسات پیشین به نمونه‌های عینی این پدیده اشاره شد. اینک قصد داریم در خصوص این مثال‌ها توضیحاتی را ذکر کنیم.

یکی از مثال‌ها، مربوط به شخصی بود که با رشوه دادن خر، منصب قضاوت را گرفته بود و شاعر در وصف وی گفته بود: «اگر خر نمی‌بود، قاضی نمی‌شد». در این جمله، در کلمۀ «خر» و کلمۀ «نمی‌بود» استعمال لفظ در اکثر از معنا رخ داده است. تعبیر «قاضی نمی‌شد» معنایش روشن است و استعمال لفظ در اکثر از معنا در آن رخ نداده است.

کلمۀ «خر» هم به معنای احمق به کار رفته \_که معنای مجازی است\_ هم به معنای حیوان درازگوش \_که معنای حقیقی است\_؛ کلمۀ «نمی‌بود» نیز هم به معنای کان ناقصۀ به کار رفته هم به معنای کان تامه.

مثال دیگر این بحث، مادّه تاریخ بود. در مادّه تاریخ‌ها لفظ هم در معنایش به کار می‌رود و هم در خود لفظ.

گاهی مقصود از الفاظ خودشان هستند نه معنایشان. برای مثال وقتی گفته می‌شود «ضَرَبَ، فعل ماضی است» کلمۀ «ضَرَبَ» در لفظ «ضَرَبَ» به کار رفته است نه در معنای زدن. البته مقصود از لفظ «ضَرَبَ» جنس آن است نه شخص لفظی که هم‌اینک در جمله وجود دارد. پس استعمال لفظ در صنفش نیز یک نوع استعمال است فارغ از این که حقیقی باشد یا مجازی.

در مادّه تاریخ، الفاظ از یک جهت در معنای خودشان به کار می‌روند و از جهت دیگر، در خودشان. مثلاً «از مبارک رمضان هشت کم هنگام سحور» مادّه تاریخی است که مرحوم جدّ ما برای تاریخ ولادت والد ما ذکر نموده بودند. کلمۀ «مبارک رمضان» از یک جهت در ماه رمضان خارجی استعمال شده است و معنای جمله چنین «از ماه رمضان که هشت روز کم شود»، که یک استعمال عادی به شمار می‌رود؛ ولی افزون بر آن، «مبارک رمضان» در خود لفظ نیز به کار رفته است چون این لفظ از حیث حروف ابجد، از یک عدد حکایت می‌کند.

این که می‌گوییم گاهی لفظ را در خودش استعمال می‌کنیم، به دو شکل است؛ گاهی لفظ را در خودش استعمال می‌کنیم و جهت خاصی از آن را در نظر نداریم؛ همانند «ضَرَبَ، فعل ماضی است»؛ ولی گاهی لفظ را در خودش استعمال می‌کنیم و حیثیت خاصی از آن را در نظر داریم؛ همانند کلمۀ «مبارک رمضان» که حیثیت حکایتش از عدد ۱۳۵۴ را در نظر داشته‌ایم چون این کلمه به حساب ابجد، معادل عدد1354 است.

**شاگرد**: چرا نمی‌گویید لفظ در عدد استعمال شده است؟

**استاد**: لفظ در خود لفظ استعمال شده است ولی از آن جهت که حاکی از یک عدد خاص است.

**شاگرد**: مقصود از «مبارک رمضان» حرف میم و باء و ... نیست پس لفظ در خودش استعمال نشده است بلکه در عددی استعمال شده است که از آن حکایت می‌کند.

**استاد**: خیر؛ این لفظ در خودش استعمال شده است ولی از آن جهت که دالّ بر یک عدد است. حرف میم در میم استعمال شده است به اعتبار آن که میم به حساب ابجد از عدد 40 حکایت می‌کند. استعمال لفظ در لفظ یک وقت از جهت خود لفظ است و یک وقت از جهت حکایتش از عدد خاص.

این نوعی وضع خاص است که در نظام ابجد، وضع خاصی برای حروف قرار داده شده است. استعمال لفظ و ارادۀ صنف آن، نیازی به وضع ندارد ولی استعمال لفظ در لفظ از جهت حکایتش از حروف ابجد، نیازمند وضع مستقل است. کلمۀ «مبارک رمضان» دو وضع دارد؛ یک بار وضع شده است برای ماه رمضان خارجی و یک بار وضع شده است برای این که به حساب ابجد از یک عدد حکایت کند و هردوی این‌ها حقیقی هستند. ولی حکایت «ضرب» از خودش، نیاز به وضع ندارد چون دلالت یک شیء بر صنف و نوع خودش، دلالت طبعی است نه دلالت وضعی؛ بدین ترتیب محقق خراسانی در کفایه فرموده است چنین استعمالی، نه حقیقت است و نه مجاز. حقیقت و مجاز مربوط به جایی است که استعمال به معونۀ وضع باشد ولی در اینجا استعمال به معونۀ وضع نیست.

البته برخی از مادّه تاریخ‌ها که از حروف ابجد حکایت می‌کنند، حکایتشان از قبیل استعمال مجازی است نه استعمال حقیقی. برای مثال برای سقوط تزار روس از تخت سلطنت، ماده تاریخی گفته شده است. می‌گوید:

«صدایی بر آمد ز پُترگراد که شَه اشک ریزان ز تخت اوفتاد»

پترگراد نام دیگر لنین گراد یا همان سن پترزبورگ است. این شهر در طول تاریخ نام‌های مختلفی داشته است. لنین گراد، استالین گراد شده، پترگراد، و سن پترزبورگ تماماً نام‌های همین شهر هستند. نام این شهر در دورۀ حکومت تزار، پِتِرگراد بوده است. فکر می‌کنم نام کنونی این شهر سن پترزبورگ است و نام اوّلیه‌اش هم همین سن پترزبورگ بوده است. این شهر، مرکز حکومت تزارها بوده است، سپس در زمان کمونیست‌ها مسکو، مرکزیت یافته است.

در مصراع دوم، کلمۀ «اشک‌ریزان» نقطه‌های «شَه»، اشک‌های شَه انگاشته شده و اشک‌ریزان اشاره به آن است که وقتی این نقطه‌ها از کلمه برداشته شوند، «شَه» می‌شود «سَه». تخت به حساب ابجد می‌شود ۱۴۰۰. وقتی نقطه‌های «شه» را بیندازید که می شود «سَه»، «سَه» به حروف ابجد می‌شود ۶۵، «س» ۶۰ است، «ه» ۵ است؛ ۶۵ را که از ۱۴۰۰ کم کنید می‌شود ۱۳۳۵، که تاریخ سقوط تزار از تخت سلطنت است.

در این ماده تاریخ، واژگان هم در معنای خودشان \_یعنی سقوط تزار\_ به کار رفته‌اند؛ و هم در خود لفظ به اعتبار حکایتش از حروف ابجد به کار رفته است. پس این ماده تاریخ، تمامش به نحو حقیقی نبوده و در آن نوعی مجاز نیز به کار رفته است. اینکه ما نقطه را اشک در نظر بگیریم، یک نوع مجازگویی است. یعنی وضع حروف برای اعداد، برای اشاره به عدد خاص آن کافی نیست؛ برای حکایت این واژه از عدد مورد نظر باید نقطه‌های «شین» را اشک آن در نظر بگیریم که همراه با نوعی تجوّز و بازی با الفاظ است.

## مقصود از بطون قرآن

محقق خراسانی که استعمال لفظ در اکثر از معنا را محال می‌داند با این اشکال روبرو شده است که در برخی روایات بیان شده است قرآن ظاهر و باطن دارد، بلکه در بعضی روایات بیان شده است قرآن هفت بطن یا هفتاد بطن دارد.

محقق خراسانی در این خصوص تعبیری دارند که باید دید مقصودشان چیست؟ در جلسۀ آینده قصد داریم قدری در این زمینه بحث کنیم. ایشان وارد این بحث می‌شوند که اگر ما استعمال لفظ در اکثر از معنا را جائز بدانیم، فرقی بین مفرد و جمع و مثنی نیست؛ فرقی بین اثبات و نفی نیست؛ آن بحث‌هایش بحث‌های مهمی نیست لذا از آن عبور می‌کنیم و به «وهمٌ و دفعٌ» که در پایان بحث دارند، می‌پردازیم.

«لعلك‏ تتوهم‏ أن الأخبار الدالة على أن للقرآن بطونا سبعة أو سبعين تدل على وقوع استعمال اللفظ في أكثر من معنى واحد فضلا عن جوازه و لكنك غفلت عن أنه لا دلالة لها أصلا على أن إرادتها كان من باب إرادة المعنى من اللفظ فلعله كان بإرادتها في أنفسها حال الاستعمال في المعنى»[[11]](#footnote-11)

باید دید مقصود محقق خراسانی از «فلعله كان بإرادتها في أنفسها حال الاستعمال في المعنى» چیست؟ اینکه یک مطلبی به عنوان بطن کلام اراده شود به چه معناست؟ بطن قرآن چیزی است که به قرآن ارتباط دارد. برای مثال اگر من شعر شاعری را بخوانم و در همان زمان، یک معنایی را اراده کنم، آیا آن معنا به این شعر مرتبط و منتسب است؟ به هر حال بطن قرآن باید با قرآن یک نحوه ارتباطی داشته باشد؛ اشکالی که امثال مرحوم آقای داماد[[12]](#footnote-12) مطرح نمودند به همین جهت است که بطن قرآن باید منتسب به قرآن باشد نه این که صرفاً در هنگام کاربست لفظ یک معنایی هم در ذهن متکلم باشد. این اشکال، به حسب ظاهر وارد به نظر می‌رسد ولی برای روشن شدن کُنه مطلب، باید دید مقصود ایشان از این تعابیر چیست؟! ایشان دو توجیه برای مطلب بیان می‌کنند که یک توجیهش مشکل خاصی ندارد ولی توجیه دیگر نیازمند تأمل است.

ایشان در یک توجیه می‌فرماید: لفظ در یک معنایی به کار برده می‌شود ولی آن معنا یک لوازمی دارد که آن لوازم بر ما پنهان است. این توجیه مشکل خاصی ندارد چون متکلم به وسیلۀ استعمال لفظ در معنای خودش، معنای لازم را نیز افهام کرده است؛ پس هر چند این افهام در طول استعمال است، ولی به هر حال می‌توان آن را به کلام نسبت داد چون به سبب استعمال، چنین معنایی افهام شده است. ولی توجیه دیگر ایشان «لعله كان بإرادتها في أنفسها حال الاستعمال في المعنى لا من اللفظ» نیازمند تأمل است. ایشان در تقریرات نیز توجیهاتی برای بطن مطرح کرده است که مناسب است به آن مراجعه کنید تا مقصودشان روشن شود.

بحث استعمال لفظ در اکثر از معنا دیگر نکتۀ خاصی ندارد لذا به زودی بحث را جمع‌بندی نموده و به بحث اوامر وارد می‌شویم.

پیش‌تر گفتیم بحث صحیح و اعم و بحث مشتق و بحث حقیقت شرعیه، بحث‌هایی نیستند که بخواهیم واردشان شویم. بدین ترتیب مبحث اوامر را آغاز نموده و ابتدای آن بحث از مادۀ امر است. محقق خراسانی بحث را با مادۀ امر شروع می‌کند؛ ما نیز مبدأ بحث را مادۀ امر قرار می‌دهیم.

1. كفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 36 [↑](#footnote-ref-1)
2. البحوث الاصولیة، ج1 ص358 [↑](#footnote-ref-2)
3. البحوث الاصولیة، ج1 ص354 [↑](#footnote-ref-3)
4. البحوث الاصولیة، ج1 ص357 [↑](#footnote-ref-4)
5. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 136 [↑](#footnote-ref-5)
6. دررالفوائد ( طبع جديد )، ص: 57 [↑](#footnote-ref-6)
7. کتاب مباحث الألفاظ ج۱، استعمال اللفظ فی اکثر من معنی واحد، ص ۵۵6 [↑](#footnote-ref-7)
8. همان. [↑](#footnote-ref-8)
9. کتاب مباحث الألفاظ ج۱، استعمال اللفظ فی اکثر من معنی واحد، ص ۵۵۱ [↑](#footnote-ref-9)
10. المحاضرات ( مباحث اصول الفقه )، ج‏1، ص: 96 [↑](#footnote-ref-10)
11. كفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 38 [↑](#footnote-ref-11)
12. المحاضرات ( مباحث اصول الفقه )، ج‏1، ص: 99 [↑](#footnote-ref-12)